

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و بیست و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۹ گنج حضور، بخش سوم

دست می دادش سخن، او بی خبر  
که خبر هرزه بود پیش نظر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۵

دست دادن: حاصل شدن، میسر گشتن

آن بی ادب مرتب با من ذهنی از خبرهایی که ذهنش به صورت یک شخص یا یک وضعیت به او نشان می داد، سخن می گفت و نمی دانست آن چه که ذهن نشان می دهد نزد انسانی که هشیاری نظر دارد و فضای درونش گشوده است، پوچ و بی ارزش است.

نکته: دو نوع خبر وجود دارد: یکی خبر اصلی که از طرف زندگی می آید و خبر دیگر که ذهن آن را نشان می دهد.

این خبرها از نظر خود نایب است  
بهر حاضر نیست، بهر غایب است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۶

این خبرهایی که ذهن نشان می‌دهد و می‌تواند به مرکز انسان بیاید و جایگزین هشیاری نظر شود، برای کسی است که نسبت به خداوند غایب بوده و در ذهن به سر می‌برد و انگیزه فکر و عملش را از این خبرها می‌گیرد، نه انسانی که به زندگی وصل است و با هشیاری نظر در این لحظه حاضر و ناظر است. چراکه او از طریق خرد کل، خلاقانه فکر و عمل می‌کند و خبرهای ذهن برای او اهمیتی ندارند.

هر که او اندر نظر موصول شد  
این خبرها پیش او معزول شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۷

معزول: عزل شده  
هر کسی که به وسیله هشیاری نظر با خداوند یکی شد، خبرهای ذهنی و هرچه که ذهن نشان می دهد در نظر او بی اهمیت شده و نمی توانند به مرکزش بیایند.

نکته: این بیت مولانا می تواند به ما کمک کند تا خبرهای ذهن را مهم ندانیم و به مرکزمان نیاوریم، بلکه به هشیاری نظر و صنع خداوند دست پیدا کنیم.

خوش برانیم سوی بیشه شیران سیاه  
شیرگیرانه ز شیران سیه نگریزیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۴۳

اگر ما به عنوان امتداد خداوند، زندگی را در وجودمان حس کنیم، می بینیم به جای اتکا به جهان روی پای خود ایستاده ایم و در واقع به عنوان هشیاری روی هشیاری سوار شده ایم به طوری که بدون دریافت کمک از عوامل بیرونی و سبب سازی ذهن، تباد و راضی به سوی شناسایی همانیدگی ها و دردها رفته و آن ها را نابود می کنیم. حالا که روشنائی صبح و بیداری بر ما دمیده، در حالی که شیرهای سیاه درد و همانیدگی را در روشنائی و نور فضای گشوده شده شناسایی می کنیم و آزاد می شویم، از دیدن و روبه رو شدن با آن ها هیچ گونه هراسی نداشته و با مقاومت و قضاوت نمی گریزیم.

آفتابی که ز هر ذره طلوعی داری  
کوه‌ها را جهت ذره شدن می‌سایي  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

خداوندا، تو آفتابی هستی که از دل هر انسان زنده‌شده به زندگی که جسم‌ها و همانیدگی‌ها را به مرکزش نمی‌آورد طلوع می‌کنی. بنابراین کوه‌های ذهن و من‌های ذهنی را جهت ذره شدن می‌سایي، یعنی با ایجاد وضعیت‌های دردناک، بی‌مرادی‌ها و بلاهای همه‌جانبه، شرایطی فراهم می‌آوری تا تمام همانیدگی‌ها از درون انسان پاک شود و مرکزش عدم گردد.

نکته: خداوند با ایجاد وضعیت‌ها و حوادث می‌خواهد من‌ذهنی ما را که مثل کوه است به ذره تبدیل کند. برای این کار ما نباید گله کنیم و برای حل مسائلمان از من‌ذهنی استفاده کنیم، بلکه باید در اطراف وضعیت‌ها فضا را باز کرده و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد را به مرکز نیاوریم تا با شناسایی همانیدگی‌ها و دردها، آن‌ها را از مرکزمان بیرون برانیم. در این حالت هشیاری ما که جذب ذهن شده آزاد و بی‌نهایت می‌گردد و ما تبدیل به باشنده‌ای می‌شویم که هیچ‌چیزی در مرکزش ندارد.



چه لطیفی و، ز آغاز چنان جباری  
چه نهانی و عجب این که در این غوغایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

خداوندا، تو بسیار لطیف و فضاگشایی و درعین حال از آغاز جبار بوده و قوانین خود را دائماً بی کم و کاست اعمال می کنی. خداوندا، از چشم های ذهن نهانی و هیچ چشم حسی تو را نمی تواند ببیند. با این که از جنس سکوت هستی شگفتا که در غوغا و هیاهوی ذهن هستی. [به بیانی دیگر ما در ذهن قادر به این تشخیص نیستیم که این هیاهو و سروصدا مربوط به ذهن است نه خداوند.]

پر کنار بامی ای مست مدام  
 پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶

ای کسی که دائماً مست شراب غرور من ذهنی ات هستی، حواست را جمع کن، چراکه به علت غرور و پندار  
 کمالت گویی در کنار بام بلندی هستی که هر لحظه امکان دارد بیفتی و آسیب بینی. پس یا کمی عقب تر بنشین  
 و این قدر پندار کمال نداشته باش یا به طور کلی سیستم من ذهنی را رها کن و از نردبان غرور پایین بیا.

هر زمانی که شدی تو کامران  
 آن دم خوش را کنار بام دان  
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷

ای انسان، هر گاه بر اساس یک همانندگی شکوفا شدی و به واسطه آن به خودنمایی و فخر فروشی پرداختی،  
 بسیار مواظب باش که در آن وقت دلنشین بر لب بام ایستاده‌ای و در معرض سقوط هستی.

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند  
مر کریمان را بده تا بر دهند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

لئیم: ناکس، فرومایه  
بر: میوه

به انسان‌هایی که من‌ذهنی دارند و همواره با اجسام همانیده شده، آن‌ها را در مرکزشان می‌گذارند، درد بده و بی‌مرادشان کن تا تسلیم شوند و نافرمانی نکنند و به انسان‌هایی که فضا را می‌گشایند و نور زندگی را به این جهان می‌تابند، نعمت عطا کن تا شکوفا شوند.

نکته ۱: حس نیازمندی به جهان و شهوترانی در به دست آوردن همانیدگی‌ها، ما را پست و حقیر می‌کند.

نکته ۲: ما تا کی باید در من ذهنی کتک بخوریم و درد بکشیم تا تسلیم شویم و سجده‌کنان مرکزمان را عدم کنیم؟ آیا کافی نیست؟

نکته ۳: به محض این که علت درد را شناسایی کنیم و درک کنیم که فکر و عمل با من ذهنی درد ایجاد می‌کند به سوی زندگی بازمی‌گردیم.

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید  
دوزخ آن‌ها را و، این‌ها را مزید

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۵

لاجرم: به ناچار

پس خداوند به ناچار هر دو مسجد را آفرید. دوزخ یا همان فضای ذهن و همانیدگی‌ها را برای بیدار کردن انسان‌های فرومایه که دائماً درد ایجاد می‌کنند و بهشت یا همان فضای گشوده‌شده را برای کسانی که لحظه به لحظه فضای درونشان بزرگ‌تر می‌شود تا در نهایت خداوند مثل آفتاب از درونشان طلوع کند.

نکته: ما این لحظه باید از خود سؤال کنیم که در کدام فضا هستیم؟ آیا هر لحظه تصویر چیزها را به مرکزمان آورده و مرکزمان را جسم می‌کنیم و در نتیجه درد ایجاد می‌کنیم؟ یا مرکزمان عدم است و در حال گسترش و زیاد شدن یعنی زنده شدن به جان اصلی هستیم؟

ساخت موسی قدس در باب صغیر  
تا فرود آرند سر قوم زحیر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر، انسان‌هایی که دچار بیماری تکبر بودند به هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. به عبارتی خداوند در فضای مقدس گشوده شده باب صغیری به نام من‌ذهنی ساخته که درد بسیاری ایجاد می‌کند تا انسان‌های دردمندی که به واسطه همانیدگی‌هایشان مغرور و ستمگر هستند متوجه نیازمندی خود به خداوند شده و از غرور و منیت خود پایین بیایند و با تسلیم و فضاگشایی اداره زندگی‌شان را به دست او بسپارند و مرکزشان را عدم کنند.

ز آن که جباران بُدند و سرفراز  
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

جبار: ستمگر، ظالم  
موسی از این جهت در را کوچک ساخت که قومش مردمی زورگو و گردن کش بودند، یعنی با خرد زندگی فکر و عمل نمی کردند بلکه از عقل من ذهنی استفاده می کردند. دوزخ انسان یا من ذهنی که انسان را زیر فشار دردها قرار می دهد نیز مانند «باب صغیر» است و برای این ساخته شده تا انسان با تسلیم و فضاگشایی به درگاه خداوند و زندگی، اظهار نیازمندی کند.

نکته ۱: تمام دردمندان حتی اگر از مال دنیا چیزی نداشته باشند و در خیابان بخوابند، گردن کش هستند، چرا که آن ها در مقابل زندگی سر فرود نمی آورند و «من ذهنی» را ادامه می دهند.

نکته ۲: دو نوع جبار وجود دارد: ۱- خداوند جبار که اجرای قوانین «قضا و کُن فکان» توسط او صورت می‌پذیرد.  
۲- انسان جبار که در برابر عقل کل مقاومت کرده و عقل ذهنی خود را درست می‌پندارد و در نهایت با کشیدن درد آگاه می‌شود که فکر و عملش با من‌ذهنی غلط است.

نکته ۳: ما از این بیت می‌آموزیم که باید تمام قوانین ذهنی که با سبب‌سازی ساخته‌ایم دور بیندازیم و مسئولیت خراب کردن زندگی خود از طریق جبر، توهمات و سبب‌سازی‌های ذهن را بپذیریم.

نکته ۴: از خود سیؤال کنیم که آیا باید با درد کشیدن متوجه شویم که به خداوند نیازمندیم؟ این جباری ما در ذهن در مقابل جباری خداوند خرد می‌شود و از بین می‌رود. بنابراین نباید ناز کرده، نسبت‌به زندگی حس بی‌نیازی کنیم بلکه باید تسلیم شده و اتفاق این لحظه را بپذیریم.



دل نگه دارید ای بی حاصلان  
در حضور حضرت صاحب دلان  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

ای من‌های ذهنی خالی از عشق و حس وحدت با زندگی که با جدی گرفتن آن چه ذهن نشان می‌دهد حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا مرکز خود را عدم نگه دارید و مواظب دل و مرکز خود باشید که با اجسام همانیده نشود.

نکته: ما باید به کلمه بی حاصل دقت کنیم و حاصل خود را از نظر فضاگشایی و وصل شدن به خداوند بسنجیم تا ببینیم چقدر به منظور اصلی مان که همان زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است زنده شده‌ایم. اگر هنوز نرسیده‌ایم، مطمئناً خودمان مانع بوده‌ایم، پس باید زیر بار مسئولیت برویم و به گردن خداوند و انسان‌های دیگر نیندازیم. اگر هم فضای درونمان باز شده و مقداری به خداوند زنده شده‌ایم، آن را مدیون لطف زندگی و عدم دخالتمان در کار زندگی بدانیم.

گفت خُنک تو را که تو، در غم ما شدی دوتو  
کار تو راست در جهان، ای بگزیده کارِ من

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

دوتو: خمیده، دولا  
[مولانا از زبان خدا و زندگی خطاب به انسان فضاگشا می گوید:] خوشا به حال تو که در غم ما دوتو شدی، یعنی در راه زنده شدن به زندگی هر لحظه فضاگشایی کرده و تسلیم هستی. تو به جای توجه به آن چه من ذهنی نشان می دهد، کار تبدیل شدن به مرا انتخاب کرده و همانیدگی ها را کنار گذاشته ای، پس بدان که این کار فقط از دست خودت برمی آید.

عقل جزو از کل گویا نیستی  
گر تقاضا بر تقاضا نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۴

اگر انسان از طریق لحظه به لحظه فضاگشایی، تقاضای پی‌درپی زنده شدن به زندگی را نداشته باشد، عقل جزوی من‌ذهنی نمی‌تواند از عقل کل، که براساس «قضا و کن‌فکان» و اندیشه خداوند کار می‌کند، باخبر شود و اسرارش را بیان کند.

نکته ۱: انسان با هر فضاگشایی از زندگی تقاضا می‌کند که به او زنده شود و به خرد کل دسترسی پیدا کند.

نکته ۲: اگر ما هر لحظه عینک همانیدگی‌ها را بزنیم و آن‌چه ذهن به ما نشان می‌دهد را جدی بگیریم، پس عقل کل چگونه می‌تواند خودش را از طریق ما بیان کند؟

چون تقاضا بر تقاضا می‌رسد  
موج آن دریا بدین جا می‌رسد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۵

هنگامی که تقاضای انسان یکی پس از دیگری به وسیله فضاگشایی‌های پی‌درپی و عدم شدنِ مرکزش به درگاهِ خداوند می‌رسد، بالاخره منبسط می‌شود و موج دریای زندگی و خرد کل او را دربر می‌گیرد.

نکته: حتی زمانی که انسان عقل جزوی دارد باز هم می‌تواند آگاه شود که این عقل درست کار نمی‌کند. بنابراین باید از زیر سلطه من‌ذهنی خارج شود و با فضاگشایی از خداوند تقاضا کند که موج عشق و خرد کل را برای او بفرستد.

کاری نداریم ای پدر، جز خدمت ساقی خود  
ای ساقی افزون ده قدح، تا وارھیم از نیک و بد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

ای پدر جان، ما در این لحظه کاری به جز خدمت کردن به ساقی خود، خداوند، نداریم و برای این که ما در این لحظه به خدا خدمت کنیم باید با فضاگشایی در اطراف اتفاقات مَرکزمان را عدم کرده تا بتوانیم شراب، برگاتی که به صورت شادی، خرد، عشق، حس امنیت، قدرت و غیره از این فضای گشوده شده می آید را دریافت کرده و به صورت ارتعاش در جهان پخش کنیم. خداوند، ما لحظه به لحظه فضا را می گشاییم تو نیز قدح های ما را افزون کن و قدرت تشخیصی به ما بده که دائماً در خدمت تو باشیم و از این بافت من ذهنی که مدام وضعیت این لحظه را با قضاوت خود نیک و بد می کند، رها شویم.

هر آدمی را در جهان، آورد حق در پیشه‌ای  
در پیشه بی‌پیشگی کرده‌ست ما را نامزد

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

خداوند هر کسی را در این جهان بهر کاری آفریده‌است و هر کسی در این جهان حرفه و شغلی دارد و باید کاری انجام دهد، اما در عین حال او همچون قلمی است در دستان خداوند که نباید تحت سلطهٔ همانیدگی‌ها و جهان باشد و تحت تأثیر خبرهای ذهنی قرار بگیرد. چرا که خداوند ما انسان‌ها را در پیشه بی‌پیشگی نامزد کرده‌است به طوری که هیچ کار ما نباید با من ذهنی صورت گیرد. همچنین باید آگاه باشیم که اولین پیشه ما بی‌پیشگی یعنی مرکز عدم و آگاه شدن هشیاری از خود است.

هر روز همچون ذره‌ها، رقصان به پیش آن ضیا  
 هر شب مثال اختران، طواف یار ماه‌خدا  
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷)

ضیا: نور

طواف: چرخنده، گردنده

ماه‌خدا: ماه‌چهره، زیبارخسار

هر روز، هر لحظه فضا را در اطراف وضعیت‌ها می‌گشاییم و در حالی که به زندگی وصل هستیم و مرکزمان عدم است، مانند ذره‌ها در ستون نوری که از فضای گشوده‌شده می‌تابد، بدون قضاوت و مقاومت، با من‌ذهنی صفر در پیش خورشید زندگی به جنبش درآمد و می‌رقصیم. و هر شب در حالی که هنوز هشیاری مان در ذهن است، باز هم حول محور یار زیبای زندگی می‌چرخیم، یعنی در حین انجام کارها همه‌حواسمان به عدم کردن مرکزمان است و در حالی که به زندگی وصل هستیم فکر و عمل می‌کنیم.

نکته: فرقی نمی‌کند در شب باشیم یا در روز، در هر حال باید دور خداوند بچرخیم، نه دور خودمان. دیگر جدی گرفتن اتفاق این لحظه و توجه به آن چه که ذهن نشان می‌دهد کافی است.

جمله قرآن هست در قطع سبب  
عز درویش و، هلاک بولهب  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

همه آیات قرآن برای این آمده است که انسان دارای من ذهنی را از سبب‌سازی ذهن بیرون بیاورد. همچنین این آیات کسی را که با فضاگشایی مرکزش را عدم ساخته و به زندگی زنده شده، عزیز و ارجمند می‌گرداند، اما کسی که فضا را بسته، با سبب‌سازی من‌ذهنی کار می‌کند و از یک وضعیت ذهنی به وضعیت دیگر می‌رود، مانند «بولهب» سرانجامی جز هلاکت نخواهد داشت.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۹ گنج حضور، بخش چهارم (۱)

هزار ابر عنایت بر آسمان رضا است  
اگر بارم، از آن ابر بر سرت بارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزاران ابر عنایت و رحمت خداوند بر آسمانی است که در اثر رضا، تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، گشوده می‌شود. اگر بخواهیم از باران رحمت و لطف بیکرانم بر تو بارم، تنها زمانی میسر می‌شود که در پی سبب‌سازی ذهن نباشی و با بیکار کردن آن چه ذهن نشان می‌دهد، فضا را باز کرده و پیغام اتفاق را دریافت کنی.

نکته ۱: زندگی همیشه می خواهد به ما کمک کند ولی ما با من ذهنی و سبب سازی ذهن مانع این کار می شویم و راه عنایت و کمک خداوند را می بندیم. باید توجه داشته باشیم که اگر مدام مانع رسیدن کمک خداوند شویم زندگی پیغامش را از طریق بی مرادی به ما خواهد رساند.

نکته ۲: پیغام اصلی این است که اگر در کاری بی مراد شده و در هر جهتی که رفتیم با بلا و بی حاصلی مواجه شدیم، بدانیم که در حال کار کردن بر حسب من ذهنی هستیم. پس باید کار را به خدایی بسپاریم که همه کائنات از جمله ما را اداره می کند. اگر مانند دره ای تسلیم، راضی و فضاگشا باشیم پیغام زندگی را دریافت می کنیم.

گفت پیغمبر که جنت از اله  
 گر همی خواهی، ز گس چیزی خواه  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

حضرت رسول فرموده است که اگر از خداوند تقاضای بهشت را داری تلاش کن تا هرگز با من ذهنی از کسی چیزی نخواهی.

چون نخواهی، من کفیلم مر تو را  
 جنت الماوی و دیدار خدا  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴

جنت الماوی: یکی از بهشت‌های هشت‌گانه  
 اگر فضا را باز کنی و از انسان‌ها و این جهان چیزی نخواهی، من ضامن تو برای رسیدن به بهشت ابدی این لحظه و دیدار با خداوند و زنده شدن به زندگی خواهم بود. (قرآن کریم، سوره طلاق (۶۵)، آیه ۳) «و من یتوکل علی الله فهو حسبه.» «و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.»

خانه‌ای را کش درِیچه‌ست آن طرف  
 دارد از سیران آن یوسف شرف  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

خانهٔ دل انسانی که فضا را باز کرده و با عدم کردن مرکز اتصالش را با خداوند حفظ می‌کند، گویی درِیچه‌ای  
 به‌سوی نور زندگی در خود باز کرده که از حرکت و گردش نور، یوسف که نماد زندگی، خرد گل و «قضا و  
 کن‌فکان» است، دارای شرف و بزرگی می‌شود.

هین درِیچه سوی یوسف باز کن  
 وز شکافش فرجه‌ای آغاز کن  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

فرجه: تماشا، فضاگشایی  
 به‌هوش باش و تلاش کن تا با فضاگشایی درِیچه‌ای به‌سوی یوسف یا همان خداوند باز کنی، سپس با مداومت  
 در فضاگشایی از این شکاف گشایشی طلب کرده و حس آزادی و ارزشمند بودن را دریافت کن.

عشق ورزی آن دریچه کردن است  
 کز جمال دوست، سینه روشن است  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶

در اصل دریچه و روزن درون با عشق ورزی شکافته می شود. عشق ورزی نیز همان فضاگشایی واقعی، وحدت  
 هشیارانه با زندگی و یکی شدن با خداوند در این لحظه است. به حقیقت سینه و مرکز انسان از جمال خداوند  
 است که روشن می شود.

پس هماره روی معشوقه نگر  
 این به دست دوست، بشنو ای پدر  
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

ای پدر، همواره با فضاگشایی، خداوند را که معشوق حقیقی ست و همه کارها به دست او انجام می پذیرد بین.  
 این مسئولیت [فضاگشایی و باز کردن روزن درون] قطعاً به دوش دوست و به دست خودت میسر می شود، پس  
 این پند را بشنو.

گفت شیطان که بما اغویتنی  
کرد فعلِ خود نهانِ دیو دنی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

دنی: فرومایه، پست  
«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

نکته ۱: نفس و من ذهنی ما نیز چون از جنس شیطان است مرتب خداوند را ملامت می کند و مسئولیت عملکرد خود را به عهده نمی گیرد. ما متوجه نیستیم که از ابتدا هرچه ذهنمان نشان داده به مرکزمان آوردیم و از جنس همانیدگی شدیم. بنابراین با عمل کردن برحسب من ذهنی زندگی خود را خراب کردیم.

نکته ۲: ما با چنین طرز فکری که خداوند و یا انسان‌های دیگر را مسئول مشکلات خود می‌دانیم در واقع به جبر دچار می‌شویم، یعنی با مقصر جلوه دادن دیگران از خود سلب اختیار می‌کنیم. اما وقتی مسئولیت را می‌پذیریم در واقع قدم اول را برای تغییر برداشته و سعی می‌کنیم تا دیگر جسم را به مرکزمان راه ندهیم. با چنین عملکردی فرق بین انسان و شیطان مشخص می‌شود. انسان می‌پذیرد که به خود ستم کرده پس از جنس فضای گشوده شده می‌شود، اما شیطان با نسبت دادن خطای خود به دیگران همواره از جنس فضا بندی و انقباض است.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶)  
 «قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»  
 «ابلیس گفت: «پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»»



گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
او ز فعل حق نَبَد غافل چو ما

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

«ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود.» [ما نیز باید مانند حضرت آدم هشیار باشیم و اگر زمانی از فعل خود غافل شدیم و ذهن را به مرکزمان آوردیم بلافاصله مسئولیت خطای خود را بپذیریم و مرکزمان را عدم کنیم.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)  
«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»  
«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

در گنه او از ادب پنهانش کرد  
زان گنه بر خود زدن، او بر بخورد  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

حضرت آدم با این که گناهکار بود و من ذهنی داشت اما با رعایت ادب و پذیرش مسئولیت گناه خود، از رحمت خداوند برخوردار و کامیاب شد.

نکته ۱: باید توجه داشته باشیم که اگر ما به وسیله عقل من ذهنی زندگی خود را اداره نکنیم خرد کل با «قضا و کن فکان» زندگی ما را اداره خواهد کرد.

نکته ۲: اگر در برابر خداوند ادب داشته باشیم و به اشتباه خود اقرار کنیم، در عین حال به دو مسئله پی برده و اقرار می‌کنیم: «من کرده‌ام» در حالی که ذهنم را به مرکزم آوردم، «تو کرده‌ای» برای این که در اجرای قوانینت جبار هستی.

نکته ۳: با ناله و زاری و انقباض در برابر بی‌مرادی نمی‌توانیم توجه خداوند را جلب کرده و مورد لطف او قرار بگیریم. بلکه با فضاگشایی، رعایت ادب و پذیرش اشتباه خودمان است که به تدریج به زندگی زنده می‌شویم.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید